

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه

سید کاظم موسوی*، اشرف خسروی**

چکیده: شاهنامه فردوسی از ارزنده‌ترین آثار ادبی ایران و جهان است که از دیدگاه‌های مختلف قابل نقد و بررسی است. این اثر ارزشمند و افتخارآمیز را می‌توان از جهت زبان و ادبیات، جامعه‌شناسی، اسطوره‌شناسی، داستان‌پردازی و سایر زمینه‌ها تحلیل کرد. یکی از زمینه‌های به نسبت جدید که می‌تواند بستر پژوهش در شاهنامه باشد و آثار و نتایج مفیدی به دست دهد، روان‌کاوی و روان‌شناسی است. از روان‌کاوان و روان‌شناسان برجسته و صاحب‌نظر دوران اخیر که آرا و نظرات او در بررسی آثار ادبی مشرق‌زمین مفید و قابل استفاده است، کارل گوستاو یونگ است. آنیما (وجود مادینه) از مهم‌ترین موضوعات نظریه روان‌شناسی تحلیلی شخصیت اوست که به گفته وی به صورت‌های دوگانه سازنده و ویران‌گر نمود پیدا می‌کند. زنان در شاهنامه در کنار داشتن جلوه‌های بیرونی و اجتماعی خود می‌توانند به گونه‌ای نمودهای دوگانه آنیما باشند که در ناخودآگاه جمعی قوم ایرانی وجود داشته و در اسطوره و پس از آن در حماسه پدیدار شده‌اند. سودابه و زنان گمراه‌کننده هفت‌خوان، آنیمای منفی و فرانک، فرنگیس، رودابه و سیندخت آنیمای مثبت ناخود آگاه‌اند که در حماسه نقش و کارکرد مهمی ایفا می‌کنند. خواهران توأمانی (پاکیزه رویان جمشید و خواهران اسفندیار) که در شاهنامه به اسارت درمی‌آیند و سپس آزاد می‌شوند بیانگر این نکته‌اند که آنیما در برخورد با خودآگاه می‌تواند دگرگون شود و از حالت آفرینندگی و پاکی به اسارت و ناپاکی درآید و دوباره در برخورد با یک خودآگاه نیک به حالت اولیه خود باز گردد. در این مقاله به بررسی این موضوع پرداخته شده‌است.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، ناخودآگاه جمعی، آنیما، آنیموس، خواهران توأمان، اسطوره، روان‌شناسی شخصیت.

مقدمه

در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها صورت‌های مثالی و الگوهای کهن ثابت و مشترکی وجود دارد که موجب شکل‌گیری نشانه‌ها و نمادهای بسیاری در اساطیر، مذاهب و آثار ادبی و هنری شده است. زن، یکی از این کهن الگوهاست که از زمان‌های دیرینه تاکنون در نقش‌های مختلف ایزدبانوان، امشاسپندان مؤنث، دیوزنان، الهگان و یا در نقش مادر، دختر، معشوقه، همسر، جادوگر و امثال آن، نمود یافته است. این صورت مثالی که از تجلیات روان انسان بوده و در برخورد با خودآگاه می‌تواند نیک یا بد شود، صورتی ثابت است که نمودها و جلوه‌های آن به دنبال تحولات فکری و ذهنی انسان متحول و متغیر می‌شود.

موضوع کهن الگو (آرکی تایپ) یکی از نظریه‌های مهم و فراگیر کارل گوستاو یونگ روان‌شناس سوئیسی و نظریه‌پرداز «روان‌شناسی تحلیلی شخصیت» است. یونگ شخصیت را واحدی متشکل از سیستم‌های روانی مختلف می‌داند که گرچه از همدیگر جدا هستند ولی تأثیر متقابلی نسبت به هم دارند. این سیستم‌ها عبارتند از: من یا خودآگاه، ناخودآگاه فردی، ناخودآگاه جمعی، پرسونا، آنیما، آنیموس و سایه (ر.ک. یونگ، تحلیل رؤیا، ۱۳۷۷: ۹). آنیما، آنیموس و سایه را می‌توان در سیستم ناخودآگاه و پرسونا را در خودآگاه فرد جای داد. در روان‌شناسی یونگ ناخودآگاهی، گذشته از تجربه‌های زیسته هر فرد، به لایه‌های ژرف‌تری از روان می‌رسد که بین همه افراد بشر مشترک است. او نمادها را شکل آشکار کهن الگوهای پنهان و رؤیاهای عمیق دانسته و آفرینش‌های هنری و ادبی را زمینه‌های بازیابی و تجلی آنها می‌داند. وی دریافت که ناخودآگاه جمعی انسان‌ها حاوی مفاهیم بسیار مهم و مشترکی است که در صورت عدم هوشیاری در خواب و اسطوره بروز می‌یابند. از این رو اسطوره‌ها بیانگر کهن الگوها بوده و با رؤیاهای انسان نیز ارتباط پیدا می‌کنند. یکی از این کهن الگوها آنیما است. آنیما (عنصر مادینه) تجسم تمام گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است و می‌تواند جنبه مخرب و منفی و یا سازنده و مثبت داشته باشد و شاید به همین دلیل است که نمادهای زنانه درد نقش متضاد و با خویشکاری‌های کاملاً متعارض در اسطوره ظاهر شده است. وجود زنان نمادین در اسطوره و حماسه از یک سو آفریننده، زاینده و سازنده و از سوی دیگر ویران‌گر، کشنده و مخرب است.

زن در اسطوره در نمادهای مختلفی مانند امشاسپندنگهبان زمین (سپندارمذ)، ایزد بانوی آب‌ها (اردوی سوراآناهیتا)، ایزدبانوی روشنایی و پیمان (مهر)، ایزدبانوی دانش ودانایی (جیستا)، ایزدبانوی توانگری و بخشش (اشی یارد)، ایزدبانوی وجدان (دین یادثنا) و امثال آن ظاهر شده و در مقابل، در نقش‌های پلید و منفی

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۳۵

در قالب دیو زن آلودگی‌های زنانه و نماد روسپی‌گری (جه یا جهی)، دیو زن نخوت و تکبر (ترومد)، دیو زن زاینده و به وجود آورنده هفت سردیو و ضحاک (اودگ) و مانند آن نمود می‌یابد.

در فرایند تکامل و تحول ذهن انسان این تصاویر کم‌کم عقلانی‌تر شده و وارد حماسه، از جمله شاهنامه شده‌اند. داستان مربوط به الهگان به صورت زنان قهرمان در می‌آید و خویشکاری زاینده‌گی، آفرینندگی و سازندگی آن‌ها در وجود زنانی چون فرانک، فرنگیس، رودابه، سیندخت، تهمینه، کتایون و امثال آن‌ها پدیدار می‌شود و دیو زنان اسطوره و پلیدی و ویران‌گری آن‌ها در وجود زنانی چون سودابه و زن جادوگری که یاری‌گر وی بود، زنان فریبنده خوان چهارم در هفت‌خوان رستم و اسفندیار و مانند آن نمود پیدا می‌کند. نمادها و نمودهای مذکور نتیجه ذهن و فکر انسان است که از اسطوره به حماسه راه یافته است و در هر تحولی سعی بر این بوده که با شرایط فکری و فرهنگی جامعه تطبیق و سازگاری پیدا کند. زنان در شاهنامه با شکلی انسانی و ظاهری خردپسند و معقول ولی با همان خویشکاری و عملکرد دوگانه اسطوره‌ای و کهن ظاهر می‌شوند. با داشتن چنین ظرفیتی است که می‌توان از یک سو یک وجود عینی و واقعی برای آنان قائل شد و از سوی دیگر به صورت یک نماد که بازگو کننده ذهن انسان است و درون او را به تحرک و عمل وا می‌دارد به عنوان آنیمای وجود مردان مطرح نمود.

در شاهنامه زنانی که با نقش‌ورزی‌های سازنده و آفریننده حضور یافته‌اند معمولاً وجودی آمیخته از خرد و اسطوره و زنانی که با نقش‌های پلید و ویران‌گر نمود یافته‌اند عموماً آمیخته از بی‌خردی و اسطوره و به عبارت دقیق‌تر دژخردی و اسطوره‌اند. آنچه رستم را قهرمان حماسه و شغاد را نمونه نامردی و برادرکشی می‌کند، در کنار شایستگی‌ها و ناشایستگی‌های فردی، تفاوت و تمایز آنیمای وجود آنها و چگونگی بروز آن است. آنچه کیخسرو را عهده‌دار رسالتی بزرگ و دشوار در عرصه اسطوره و حماسه می‌کند (علی‌رغم شایستگی‌های فرود و جریره) نمود برتری، شجاعت، خرد و توانایی فرنگیس است که اوج آن در گذشتن فرنگیس از آب نمایان است. در این مقاله سعی بر این است که به بررسی نمونه‌هایی از دو گروه فوق پرداخته شود و برای این کار، با توجه به تعریف و نقش آنیمای منفی و مثبت از دیدگاه یونگ و نقش دوگانه مثبت و منفی زنان در شاهنامه، زنان برجسته شاهنامه مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت به خواهران توأمان که در ژرف‌ساخت تا حدی یکسان عمل می‌کنند پرداخته شده است. ذکر این نکته مجدداً لازم است

که تأثیر جلوه‌های مثبت و منفی این زنان که بیانگر آئیمای مثبت و منفی تحرک ذهنی و عمل مردان است هدف اصلی این مقاله است که انعکاس آشکارتر آن در ظهور خواهران توأمان نمایان می‌شود.

آئیمای سازنده و مثبت

بیشتر زنان نقش‌آفرین شاهنامه را زنان محبوب و مقدس و خردمندی تشکیل می‌دهند که زاینده، پرورنده، آموزنده و نگاه‌دارنده شهریاران و پهلوانان و شاهزادگانند. این زنان در راه انجام رسالت خود رنج فراوان برده‌اند. گاهی مجبور شده‌اند فرزند را از خود دور کنند، گاه به کوه پناه برده‌اند و گاه به سفیری و دیده‌بانی تن داده‌اند. این زنان که باز مانده ایزدبانوان و الهگان و امشاسپندانند در شاهنامه یاری‌گر و راهنمای همسران و یا فرزندان خود می‌شوند و حتی در مواردی نسبت به آنان خردمندترند و در وجود اغلب آنان نیروهای اسطوره‌ای و فراتر از عقل نیز یاری‌گر خرد می‌شود. این گروه از زنان شاهنامه را می‌توان آئیمای مثبتی دانست که پس از پیوستن به آئیموس (عنصر نرینه) نقش آفرینندگی، زاینده‌گی، راهنمایی و نجات‌بخشی خود را ایفا می‌کنند. یکی از جنبه‌های مثبت آئیمای این است که «هرگاه ذهن منطقی مرد از تشخیص کنش‌های پنهان ناخودآگاه عاجز می‌شود، به یاری وی بشتابد تا آنها را آشکار کند نقش حیاتی‌تر عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می‌دهد تا خود را با ارزش‌های واقعی درونی همساز کند و راه به ژرف‌ترین بخش‌های وجود برد... عنصر مادینه با این دریافت ویژه خود نقش راهنما و میانجی را میان «من» و «دنیای درونی» یعنی «خود» به‌عهده دارد» (یونگ، انسان و سمبول‌هایش، ۱۳۷۷: ۲۷۸). زنانی که در شاهنامه می‌توانند نمود این جنبه باشند، فراوانند. به ذکر مهم‌ترین موارد آن‌ها پرداخته می‌شود:

فرانک

از زنان مثبت و محبوب شاهنامه که نقش زاینده‌گی، نگهداری و راهبری و راهنمایی خود را به خوبی ایفا کرده است، فرانک مادر فریدون است. او خویشکاری خود را به یاری نیروهای فرا واقعی از یک سو و نیروی تدبیر و اندیشه خود از سوی دیگر، به انجام می‌رساند. شجاعت، قاطعیت و شکیبایی این زن در شاهنامه بی‌نظیر است. «فرانک پس از مرگ شوی در میدان نبرد علیه ضحاک پای می‌فشارد و تا پایان پیش می‌رود» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۳۴۷). دل فرانک از خطری که فرزندش را تهدید می‌کند به موقع آگاه می‌شود.

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۳۷

این دل آگاهی که ظهور یک اندیشه ایزدی و اسطوره‌ای است در واقع خرد، خردمندی و احتیاط و آینده نگری یک مادر بیدار است:

که اندیشه‌ای در دلم ایزدی
فراز آمده است از ره بخردی
(۵۹، ۱)

نیروهای مقدس و اسطوره‌ای در این داستان یاری‌گر این بانوی خردمند می‌شوند. گاو بر مایه موجودی اسطوره‌ای است که نقش دایگی و شیردهی فریدون را بر عهده می‌گیرد. او را می‌توان یکی از موجودات غیر انسانی خردمند و آگاهی دانست که در راه ایفای خویشکاری، جان ارزشمند خود را از دست می‌دهد. آنچه فرانک را به این وجود اسطوره‌ای می‌رساند خردمندی اوست که در شاهنامه به صراحت به آن اشاره شده است:

خردمند مام فریدون چو دید
که بر جفت او برچنان بد رسید
پر از داغ دل، خسته از روزگار
همی رفت پویان بدان مرغزار
کجا نامور گاو بر مایه بود
که بایسته بر تنش پیرایه بود
(۵۸، ۱)

تفاوت این موجود با سایر موجودات را ویژگی‌های ظاهری و زیبایی شگفت او نیز تأیید می‌کند. فرانک با البرز کوه نیز ارتباط دارد. همان کوه اسطوره‌ای که مرکز جهان بوده و جایگاه خردمندان اسطوره‌ای چون کیقباد، زال و سیمرغ نیز هست.

شوم ناپدید از میان گروه
برم خوب رخ را به البرز کوه
(۵۹، ۱)

او در البرز کوه به مرد دینی مقدسی که یک وجود اسطوره‌ای است پناه می‌برد و او نقش پدری فریدون را بر عهده می‌گیرد:

یکی مرد دینی بران کوه بود
که از کار گیتی بی اندوه بود
فرانک بدو گفت کای پاک دین
منم سوگواری از ایران زمین...
ترا بود باید نگهبان او
پدر وار لرزنده بر جان او
(۵۹، ۱)

در این قسمت داستان می‌توان گفت آنیما به آنیموس می‌پیوندد و وحدتی مقدس برای رسیدن به هدفی بزرگ شکل می‌گیرد. نکته قابل ذکر در اینجا این است که اگر چه آنیما، زن درون هر مرد و آنیموس، مرد درون هر زن است و نمی‌توانند یک شکل عینی داشته باشند، نماد گونگی این شخصیت‌ها به‌ویژه در اسطوره‌ها که خود بایگانی کهن الگوها هستند می‌تواند به‌عنوان دست‌مایه در اختیار ما قرار گیرد تا به کمک آنها بتوانیم یک شکل عینی به آنیما و آنیموس بدهیم. فرانک و مرد دینی در واقع نمادی از آنیما و آنیموس هستند. عناصر فوق که بر جنبه‌های فراتر از عقل در وجود فرانک دلالت دارند در کنار عواملی چون شجاعت، صبر، آگاهی و دل آگاهی، راهنمایی‌ها و هشدارهایی که به فریدون می‌دهد، نشانه ترکیب جنبه‌های مختلف خودآگاه و ناخودآگاه است که می‌توان آن را همان هماهنگی عقل و دل در وجود این مادر نقش‌ورز خردمند دانست.

فریدون در آغاز مبارزه از مادر یاری می‌طلبد زیرا او آگاه‌تر است و نهانی‌هایی دارد که فریدون از آنها آگاه نیست. او اولین مرجع و منبع پژوهش فریدون است.

بر مادر آمد پژوهید و گفت
که بگشای بر من نهان از نهفت
(۱، ۵۹)

در ادامه نیز فرانک در مقابل جوانی، تندی و شتاب فرزند به او درس خرد و آهستگی می‌دهد:
که هر کو نبید جوانی چشید
به گیتی جز از خویشتن را ندید
(۱، ۶۱)

او را می‌توان تکرار کهن الگوی مادری دانست که با عملکردی کاملاً آفریننده و سازنده در داستان فریدون نمود پیدا می‌کند و یاری‌گر یک مرد در نبرد با موجود دژ خردی (ضحاک) است که پلیدی خرد، چون ابلیس بر او غلبه کرده و در نهایت او را به بند می‌کشاند. او خردی است که به نبرد با بد خردی و پلیدی می‌پردازد. تدبیر، خرد و هوش این زن موجبات نابودی سلطنت هزار ساله ضحاک بیدادگر را فراهم می‌کند. او از زنانی است که هم دوش و هم ارز مردان به نحوی شایسته به وظیفه خود عمل می‌کنند و آرام و بی‌صدا از صحنه حماسه برکنار می‌شوند و هم عنصر نمادینی از آنیما است که باعث تحرک و پویایی مرد می‌گردد.

سیندخت

سیندخت مادر رودابه زنی هوشمند و خرد ورز است که به یاری مردی (مهراب) می‌آید که در رویارویی با مشکلات در مانده است. او خرد ورزانه، همچون نیرویی مثبت ذهن مهراب را که از سویی ریشه در نژاد او دارد و از دختر بیزار است و از سوی دیگر اطاعت بی‌چون و چرای فرزند را می‌طلبد به‌راه می‌آورد:

چو این دید سیندخت بر پای جست	کمر کرد بر گردگاهش دو دست
چنین گفت کز کهتر اکنون یکی	سخن بشنو و گوش کن اندکی
از آن پس همان کن که رای آیدت	روان و خرد رهنمای آیدت

(۱، ۱۳۷)

او در پیوند زال با رودابه نقش مهمی دارد. سفیر هوشمند و سخنور مهراب است که به سوی سام رفته و با تدبیر و فراست از کشتار مردم کابل جلوگیری می‌کند. خرد او بر خرد مهراب شاه کابل برتری دارد. «بر طبق مندرجات شاهنامه در بیشتر موارد بر اثر تدبیر، خرد و هوش زن اغلب دشواری‌ها حل می‌شود» (اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۱۸۵). و سیندخت نمونه‌ای از این زنان است. شجاعت، هیبت و قاطعیت این زن که در مردانگی بر بسیاری از مردان برتری دارد، سام را به بستن پیمانی با او وادار می‌کند که خود را تا گسستن جان، پای‌بند آن می‌داند.

گرفت آن زمان سام دستش به دست	ورا نیک بناخت و پیمان بیست ...
چنین داد پاسخ که پیمان من	درست است اگر بگسلد جان من

(۱، ۲۱۲)

سخن‌ها چو بشنید ازو پهلوان	زنی دید بارای و روشن روان
----------------------------	---------------------------

(۱، ۲۱۳)

دیدار سیندخت با سام و شایستگی و لیاقتی که این بانوی ارجمند از خود نشان می‌دهد، سام را با پیوند زال و رودابه هم داستان می‌کند. این نکته و این چرخش خردمندانه سام نیز می‌تواند تأثیر آنیمای مثبتی باشد که به وسیله سیندخت به او القا می‌شود و دشواری ذهن او در پیوند زال و رودابه را به سوی عملی بایسته رهنمون می‌سازد. زال در شاهنامه آشکارترین نماد خرد و اسطوره است و سیندخت بانویی است که در پیوند او با رودابه مهم‌ترین نقش را ایفا کرده است. سیمرغ دانا، پرورنده زال و سیندخت، پرورش‌دهنده رودابه است.

یعنی سیندخت نیمه دیگر سیمرغ است و در خویشکاری با او یگانه است و همتا و همزاد زال را می‌پرورد. این شباهت نیز او را به خرد و دانایی که لازمه راهنمایی کردن است، پیوند می‌دهد.

فرنگیس

فرنگیس دختر افراسیاب، همسر سیاوش و مادر کیخسرو است که هر سه شهریار و یا شاهزاده‌ای در پیوند با خردمندی یا دژخردی‌اند. او در شاهنامه زیبا، خردمند و نیرومند توصیف شده و به هر دو جنبه زیبایی درونی و بیرونی ستوده شده است.

ویژگی‌های شخصیتی و زیبایی‌های درونی او ترکیبی از خرد و اسطوره است. «در ژرف‌ساخت اسطوره‌گی داستان، او نه یک زن / همسر / مادر (به مفهوم عادی)، بلکه پیک و کارگزاری ایزدی و مینوی است، گریخته از کلام دروج ایاختری و پیوسته به نیمروز فروغمند تا تخمه و فرّه فرّه‌مند پسین را به زهدان بپذیرد و بی‌رود» (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۲۰۸). در آغاز داستان پیوند سیاوش با او آمده:

سیاوش را گفت کای نامدار ...	یکی روز پیران به به روزگار
مرا غم ز بهر کم و بیش تست	اگر چند فرزند من خویش تست
نبینی به گیتی چنان روی و موی	فرنگیس مهتر ز خوبان اوی
ز مشک سیه برسرش افسرست	به بالا ز سرو سهی برترست
خرد را پرستار دارد به پیش ...	هنرها و دانش ز اندازه بیش
که فرمان یزدان نشاید نهفت	سیاوش به پیران نگه کرد و گفت
مرا با سپهر روان نیست پای	اگر آسمانی چنین است رای

(۳، ۹۴-۹۵)

از نکات قابل تأمل در ابیات مذکور یکی این است که پیران (سمبل خرد و دانایی) فرنگیس را به سیاوش پیوند می‌دهد. در حقیقت، «خرد» معرف و مؤید فرنگیس و واسطه پیوند او با سیاوش است. همچنین در توصیف فرنگیس در کنار وصف زیبایی و جمال، او را از زنانی می‌داند که هنرها و دانش او بیش از اندازه است و «خرد را پرستار دارد به پیش». در ادامه ابیات، پیران پیوند سیاوش با فرنگیس را موجب درخشانی فرّ او می‌داند. همچنین سیاوش این پیوند را فرمانی یزدانی و رایی آسمانی می‌داند که وی را با آن پای و پایداری نیست. نتیجه پیوستن او (آنیما) به سیاوش (آنیموس)، کیخسرو شهریار آرمانی شاهنامه است:

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۴۱

کزین دو نژاده یکی شهریار
بیاید بگيرد جهان در کنار
(۳، ۹۷)

در ادامه داستان، فرنگیس پا به پای سیاوش پیش می‌رود تا اینکه خردمندی و تدبیرگری، او را رازدار خواب اسطوره‌ای سیاوش و امانت‌دار یک بار اسطوره‌ای می‌سازد:

سیاوش بدو گفت کان خواب من
به جا آمد و تیره شد آب من ...
ترا پنج ماه هست ز آبستنی
از این نامور گر بود رستنی
درخت تو گر نر بیار آورد
یکی نامور شهریار آورد
سرافراز کیخسروش نام کن
به غم خوردن او دل آرام کن
(۳، ۱۴۳-۱۴۰)

او باید به نیروی دانایی خود و به پشتیبانی خرد پیران ویسه رسالت دشواری را به انجام رساند. او از شجاع‌ترین زنان شاهنامه است که به خردی برتر و ناب آراسته شده و همین خرد برتر تعصب را از او دور کرده و وی را به حمایت از راستی و نیکی و ایستادن در مقابل پدرش وا می‌دارد. او در این راه متحمل شکنجه و آزار فراوانی می‌شود و در آستانه مرگ قرار می‌گیرد تا اینکه دانایی خود او و حمایت پیران خردمند او را از مرگ نجات می‌دهد و سرانجام در شبی قیرگون به کمک گلشهر بانوی بزرگوار پیران، اسطوره‌ای می‌زاید که پایان بخش بدی، ظلمت و ستم است. او شهریار آرمانی حماسه ایران را می‌زاید، می‌پروراند و در رسیدن به مقصد رهنمون می‌شود. نقش گلشهر به عنوان آنیمای مثبت در خویشکاری‌های خردمندان و سازنده پیران قابل انکار نیست.

فرنگیس، کیخسرو را به مرغزاری راهنمایی می‌کند که چراگاه بهزاد است. این بانوی امانت‌دار رازدار موجب پیوستن کیخسرو به بهزاد شبرنگ اسب اسطوره‌ای و خردمند سیاوش می‌شود. درع اسطوره‌ای سیاوش را که زمان نمایش دوباره آسیب‌ناپذیری آن فرا رسیده است، نمایان می‌کند و برای چنین روزی برگستوان، خنجر، تیغ و گرزگرانی نیز تدارک دیده است و به دلیل آینده‌نگری گنجی نیز برای این روزها نهان کرده است. در ادامه داستان پس از اینکه گیو، کیخسرو را می‌یابد به سوی فرنگیس می‌رود و هر سه به سوی ایران راه می‌افتند. او شجاعانه ترک بر سر می‌نهد و همراه مردانی قهرمان به راه می‌افتد. ماجراهای بعدی نشان می‌دهد که او حفاظت و نگاهبانی این دو قهرمان را نیز بر عهده دارد.

در این سفر اسطوره‌ای - حماسی نیز تدابیر فرنگیس در پیروزی کیخسرو نقش مهمی دارد. تشخیص و تمییز حساسیت موقعیت و درک اهمیت وقت تدبیر اوست؛ وقت‌شناسی از ویژگی‌های خردمندان است؛ پند دهی و هشدار نشانه دیگر آنان است.

خردمندی و ژرف‌بینی وی را بر جایگاه دیده‌بانی و پاس‌گاهی می‌نشانند. او زن دیده‌بان حماسه ملی ایران است و دیده‌بانی نشانه بیندگی و خردمندی اوست:

نشسته فرنگیس بر پاس گاه	به دیگر کران خفته شد گیو و شاه
فرنگیس زان جایگه بنگرید	درفش سپهدار توران بدید
دوان شد بر گیو و آگاه کرد	بران خفتگان خواب کوتاه کرد

(۳، ۲۱۷)

در بیت اخیر درست نگرستن او، خفتگان این سفر را بیدار کرده و با آگاه کردن به موقع آن‌ها را نجات می‌دهد و این خود معنایی ژرف و عمیق دارد و می‌تواند کارکرد انیمای مثبت باشد.

فرنگیس زنی است که «گذشتن از آب» را تجربه می‌کند. گذر از آب در اسطوره‌های ایرانی اهمیت زیادی دارد و کیخسرو از این که مادرش بانویی است که از آب گذشته، به خود می‌نازد و می‌بالد. فرنگیس را می‌توان از نمونه‌های همه‌جانبه انیمای مثبت در شاهنامه دانست که پس از اتمام رسالت خود از حماسه کناره‌گیری می‌کند و فراموش می‌شود.

سایر زنان

پس از بررسی مواردی از شاخص‌ترین و مهم‌ترین زنان شاهنامه، در مورد سایر زنان به اشاره‌ای گذرا و کوتاه بسنده می‌شود.

به‌طور کلی اگر چه شاهنامه یک اثر حماسی است و انتظار می‌رود نقش زنان در آن حایز اهمیت نباشد ولی «زن شبحی گذرا نیست، بلکه چرخ داستان را به گردش در می‌آورد و گاه نیز خود زمینه‌ساز حماسه است و عامل اصلی رویدادها ... در بیشتر داستان‌های پهلوانی سزاوارترین سخنان را از دهان مادران و همسران و دختران پهلوانان می‌شنویم. زنان شاهنامه سخن بسزا می‌گویند زیرا خردمندان و چون خرد دارند در همه حال و هر جا که باشند آزاد اندیشند» (کیا، ۱۳۷۱: ۳-۲).

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۴۳

-رودابه الهه عشق زال است. او زنی است خردمند، تدبیرگر و دانا که همزاد و همراه اسطوره زال است و اندکی پس از زال وارد حماسه می‌شود و در طول حیات هزار ساله زال در کنار اوست و آنیمای سازنده زال است که پس از درماندگی زال و کناره‌گیری او از حماسه و مرگ رستم آشفته و دیوانه می‌شود و از ایفای نقش خود باز می‌ماند. او تنها زنی است که سیمرغ را درک می‌کند و سیمرغ دانا هنگام زادن به یاری وی می‌آید. نتیجه پیوند آنیما و آنیموس در اینجا رستم، قهرمان ملی، است.

-کتایون از زنان خردمندی است که زاینده شاهزاده پهلوان رویین‌تن شاهنامه است. او مادر اسفندیار و همسر گشتاسپ است. کتایون را نماد احساس می‌دانند زیرا «زندگیش را با عشق آغاز می‌کند و با داغ فرزند به پایان می‌برد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۰۶).

کتایون پیوند خود با گشتاسپ را در یک رؤیای اسطوره‌ای که ریشه در روان دارد، در می‌یابد؛ پیوندی که حاصل آن اسفندیار پهلوان رویین‌تن شاهنامه است. در ابیات زیر بانوی خردمند روشن‌دل در خواب از آینده خود آگاه می‌شود:

یکی بود مهتر کتایون به نام	خردمند و روشن دل و شادکام
کتایون چنان دید یک شب به خواب	که روشن شدی کشور از آفتاب ...
سر انجمن بود بیگانه‌یی	غریبی دل آزار و فرزانه‌یی ...
یکی دسته دادی کتایون بدوی	وزو بستدی دسته رنگ و بوی

(۲۱ ۶)

کتایون در مقابل اندیشه نابخردانه و یکسو نگرانه پدر می‌ایستد و بیگانه‌ای را از انجمن گزین می‌کند. در این قسمت داستان او در مخالفت کردن با پدر به فرنگیس شباهت دارد.

گشتاسپ در این انجمن نشانی اسطوره‌ای (فرّه ایزدی) دارد که کتایون روشن‌دل به‌خوبی آن را در یافته و دیگران نیز نه به یقین کتایون ولی تا حدی آن را در یافته‌اند. دستور قیصر به او می‌گوید:

بد آنست کو را ندانیم کیست	تو گویی همه فرّه ایزدبست
---------------------------	--------------------------

(۲۳ ۶)

فرّه ایزدی، خواب کتابیون و مهتری خردمند پیوندی برقرار می‌کنند که در نهایت گشتاسپ را به مواهبی بزرگ چون شهریاری ایران و پدری اسفندیار نایل می‌کند اما او بی‌خردی می‌کند و از کتابیون فاصله می‌گیرد و در نتیجه هر دو را از دست می‌دهد. گشتاسپ تا زمانی که همدل و همراز کتابیون است فراز می‌رود و وقتی از او دور می‌شود و فاصله می‌گیرد فرود می‌آید از این رو کتابیون نیز آنیمای مثبت وجود گشتاسپ است و همواره جانب نیکی را می‌گیرد. کتابیون از زنان بیگانه‌ای است که به ایرانیان پیوسته و « اینان چون به ایران می‌پیوندند یکباره از کشور خود می‌برند، از دل و جان ایرانی می‌شوند و جانب نیکی را که جانب ایران است می‌گیرند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۲۰). نکته این که در تحلیل روان‌کاوانه شخصیت و بررسی آنیما مرزهای جغرافیایی نقشی ندارند و آنچه مهم است خویشکاری و تأثیر نمادین آن است.

آنیمای منفی و ویران‌گر

در شاهنامه زنان اغلب با کارکردی مثبت و زاینده ظهور یافته‌اند ولی زنانی هم دیده می‌شوند که با چهره‌ای پلید، ویران‌گر و فریبنده ظاهر می‌شوند و هدف آن‌ها فریفتن شهریاران و قهرمانان است. این زنان نمود آنیمای منفی و مخربی هستند که سعی در گمراه کردن یک مرد را دارند و تلاش می‌کنند ذهن او را از راه بردن به ارزش‌های عمیق درونی باز دارند. این زنان باز نمود و تکرار عقلانی‌تر و منطقی‌تر «جه یا جهی» در اساطیر کهن ایرانی هستند، از این رو پیشینه حضور و ظهور آنان به روزگار دیرین اسطوره‌ها باز می‌گردد. «جهی/ جهیکا در اوستا و جه^۱ در پهلوی (به معنی زن فرومایه و روسپی) نام دختر اهریمن است که نماد مردکامگی پلید و ناپارسایانه به‌شمار می‌آید و در پتیاره‌کرداری و آفرینش آشوبی برترین مینوی سستپهنده است» (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۲۱۵). او موجب تازش اهریمن بر آفرینش می‌شود.

در بندهش آمده هنگامی که اهریمن از کارافتادگی خود و سایر دیوان را دید گنج شد و سه هزار سال در گنجی ماند. هر کدام از دیوان سعی بر بیدار کردن او داشتند ولی او از گنجی برنخواست تا آن که جهی تبهکار، با به سر رسیدن سه هزار سال آمد و گفت که «برخیزید پدر ما! به سبب کردار من، زندگی نباید. فره ایشان را بدزدم، آب را بیازارم، زمین را بیازارم، آتش را بیازارم، گیاه را بیازارم، همه آفرینش هرمزد آفریده را

¹ /jeh/

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۴۵

بیزارم... اهریمن آرامش یافت، از آن گنجی فراز جست، سر جهی را ببوسید» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۵۱). حضور این زنان که به اشکال مختلف در حماسه‌ها و افسانه‌ها و سایر داستان‌ها تداوم یافتند، ریشه در ناخودآگاه روان انسان داشته و جنبه منفی آنیما محسوب می‌شوند. سودابه در رأس این زنان قرار دارد.

سودابه

شبه‌ترین زن شاهنامه به جهی - ماده دیو اهریمنی آزار دهنده - سودابه است که فرایند دگرگونی و عقلانی شدن اسطوره‌ها او را از هیئت دیو زنی به شکل انسانی تبدیل کرده است.

سودابه در شاهنامه در مقابل زنانی چون رودابه، فرانک، کتایون و به‌ویژه فرنگیس قرار دارد. او تجسم عشقی جنسی و شهوت‌آلود است که نشانی از زاینده‌گی و حیات در آن دیده نمی‌شود و نه تنها سزاوار عهده‌دار شدن نقش مقدس مادری یک قهرمان یا شه‌ریار نمی‌شود بلکه با فتنه‌انگیزی و مرگ‌آفرینی، سیاوش شاهزاده اسطوره‌ای شاهنامه را به کام مرگ می‌فرستد.

سودابه وجودی است که کیاست، زیرکی و هوش خود را در خدمت مقاصد پلید و اهریمنی خود قرار می‌دهد. عده‌ای «سودابه را ورود عنصری بیگانه اسطوره‌ای یعنی مادر سالاری در اساطیر سومری - سامی و مدیترانه‌ای می‌دانند ولی در داستان سیاوش مادر سالاری و تقابل نقش زن و مرد دیده نمی‌شود آنچه مهم است شهوت‌رانی سودابه و تلاش او برای تسلیم کردن سیاوش و سرانجام شکست اوست که از جهی زن پتیاره اهریمنی اقتباس شده است» (بهار، ۱۳۷۴: ۴۴).

داستان سودابه در شاهنامه بیان نبرد دژ خردان و دژ کرداران با خردمندان و نیک‌کرداران است. سودابه سر نمونه شهوت‌رانی و کامجویی، پیمان‌شکنی و پیمان‌ستیزی، دروغ و ناراستی و پلیدی‌های زنانه در شاهنامه است. خویشکاری جهی‌وار او یعنی ربودن خرد یک مرد، موجب می‌شود سیاوش را به شبستان شاه فرا خواند تا او را از طریق جاذبه‌های زنانه فریب دهد اما سیاوش که از سوئی پرورده رستم خردمند است و از سوی دیگر آنیمایی چون فرنگیس را در لایه‌های پنهان روان خود دارد، فریب نمی‌خورد و در یافته که در این مورد، زن نمودی از یک عنصر منفی ویران‌گر است. سیاوش می‌داند مهر یک زن با وجود خوشایندی می‌تواند اهریمنی باشد و این دانستن حاصل خرد و خودآگاهی یعنی جنبه‌های سازنده روانی اوست.

سیاوش بدانست کان مهر چیست	چنان دوستی نر ره ایزدبست (۳،۱۸)
چه آموزم اندر شبستان شاه	به دانش زنان کی نمایند راه (۳،۱۵)

سیاوش که آنیمای منفی را شناخته و از پلیدی او آگاه است به کاووس ساده لوح هشدار می‌دهد اما او از درک آن عاجز است. بین شخصیت روانی این پدر و پسر فاصله زیادی وجود دارد. پیوند با سودابه کیکاووس را به حقارت و زبونی می‌کشاند و او را از سیاوش دور می‌کند. « قبول عشق این زن شکستن عهدی است که ناگفته میان پدر و فرزند بسته شده و بی‌وفایی و روی گرداندن از مردانگی و دانایی است» (مسکوب، ۱۳۷۵: ۵۱).

در شاهنامه نیروهای اهریمنی و منفی چون زن جادوگر، گرسیوز پلید و افراسیاب اهریمنی در کنار سودابه و در مقابل سیاوش می‌ایستند. ابتدا زنی پلید که باردار دو بچه اهریمنی است او را یاری می‌کند و با ویران کردن نقش مادری، دو بچه خود را کشته و به سودابه می‌دهد. سودابه با ایراد تهمت ساقط کردن و قتل دو شاهزاده دروغین به سیاوش، قصد تخریب وی را دارد و شاید در ژرفای روان بیمار و پلید خود ناسزاوار بودن خود را در پذیرش نقش مادری که نقشی ازلی و مقدس است برای کاووس و اطرافیان توجیه و تبیین می‌کند. زن یاری‌گر سودابه و حتی بچه‌های او از تبار دیوان و اهریمنان می‌باشند و ظلمت و تیرگی شب را برای ایفای عملکرد خود انتخاب می‌کنند:

چه شب تیره شد داروی خورد زن	که بفتاد زو بچه اهرمن
دو بچه چنانچون بود دیو زاد	چگونه بود بچه جادو نژاد
(۳، ۲۹)	

خرد پلید این بد اندیش ناپاک زن و تأثیر آن بر کاووس، سیاوش را به توران می‌کشاند و آنجا گرسیوز کار ناتمام سودابه را به انجام می‌رساند.

سودابه آنیمای منفی وجود کاووس است که با پیوستن به او درختی می‌کارند که برگش خون و بارش کین است. سودابه زنی است که به دلیل دژ خردی در نیمه تاریک و ظلمانی و اهریمنی اسطوره و حماسه جای گرفته و در نهایت به دست رستم، آموزگار خردمند سیاوش به دو نیم می‌شود و از کاووس دور می‌شود به طوری که پس از او شخصیت کیکاووس نیز تغییر می‌کند. این نابودی و انتقام، پیروزی خودآگاهی بر آنیمای منفی است که بهروزی را هم در عرصه درون انسان و شخصیت روانی و هم در حیات اجتماعی و بیرونی مژده می‌دهد.

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۴۷

زنان فریبنده هفت خوان

نمونه دیگری از زنان منفی و فریبکار شاهنامه، در خوان چهارم رستم و اسفندیار دیده می‌شود. در هفت خوان رستم در چهارمین خوان در مورد زنی که بر سر راه او قرار می‌گیرد آمده:

بیاراست رخ را بسان بهار	و گر چند زیبا نبودش نگار
بر رستم آمد پر از رنگ و بوی	بپرسید و بنشست نزدیک اوی
ندانست کو جادوی ریمن است	نهفته به رنگ اندر، اهریمنست

(۹۸، ۲)

دو رویی و فریبکاری و پیکر گردانی این زن در این ابیات مشخص است. اگر چه می‌تواند به‌عنوان آئیمای منفی باعث انحراف رستم گردد، نیروی ایمان رستم به یاری او می‌شاید. او خداوند مهر را که مظهر آئیمای مثبت وجود اوست، آواز می‌دهد و نام یزدان بر زبان جاری می‌کند؛ ناگهان زن جادو به چهر دگرگون می‌شود و رستم او را شناخته و میانش را به دو نیم می‌کند.

در خوان چهارم چنین زنی حضور می‌یابد:

زن جادو آواز اسفندیار	چو بشنید شد چون گل اندر بهار ...
بسان یکی ترک شد خوبروی	چو دیبای چینی رخ از مشک موی
بیامد به نزدیک اسفندیار	نشست از بر سبزه و جویبار

(۱۷۸، ۶)

یاری‌گر اسفندیار در نبرد با این جادو که به صورت آئیمای منفی نمود پیدا کرده، زنجیری آهنین است که در کالبد بیرونی خود نامعقول و باور نکردنی به نظر می‌رسد اما در یک تأویل و تفسیر ژرفا شناختی می‌تواند نماد خودآگاهی و نیروی خردی باشد که مهارکننده شهوات و امیال انسان است، همان‌گونه که زنجیر دارای ویژگی مهارکنندگی است.

نمونه دیگری که زن و زنانگی او در شاهنامه؛ اهریمنی، ویران‌گر و کشنده است در نبرد سهمگین ایرانیان با ارجاسپ تورانی دیده می‌شود. وقتی زریر خردمند و دانا به نبرد می‌آید هیچ تورانی جرأت هم‌نبردی او را ندارد، ارجاسپ اهریمنی چاره‌ای می‌سگالد و نتیجه این بد سگالی فریفتن مردان نام‌خواه سپاه با وعده دادن

دختر به آنهاست. در این نبرد دختران فریبده ارجاسپ به مباشرت بیدرفش در مرگ زریر خردمند شریک می‌شوند.

بگرداندش پشت و بگریزند	هرآن کز میان باره انگیزند
سپارم بدو لشکر خویش را ...	من او را دهم دختر خویش را
پلید و بد و جادوی و پیر گرگ	بیامد پس آن بیدرفش سترگ

(۱۰۴۶)

در این ماجرا عنصر زنانه حتی بدون حضور یک زن با نقش فریبندگی و مرگ ظاهر می‌شود و موجب مرگ زریر می‌شود.

نکته این که برای پیوستن به زنان مثبت و زاینده، مرد باید سفر کند (سفر رستم به سمنگان و گشتاسپ به روم)، بر اژدها پیروز شود (بهرام چوبینه و دختر خاتون چین)، آزمون زمان را تفسیر کند (زال و رودابه)، از نماد خرد یعنی پیران پیروی کند (سیاوش و فرنگیس)، از بی‌خردی‌های گذشته دور شود (گشتاسپ پس از سفر به روم و کتابون)، از آب بگذرد (فریدون و دختران جمشید) و نمونه‌هایی از این قبیل که همه نشانه لزوم خودآگاهی و خردمندی برای برقراری این پیوند است در حالی که برای پیوستن به زنان منفی و ویرانگر مرد باید بی‌خردی کند و بد اندیشی ورزد، باید آغازگر جنگی نا بخردانه باشد (کاووس و سودابه)، باید نماد خرد را بکشد (قاتل زریر و دختر ارجاسپ).

در اوستا این زنان جادوگر هوس‌انگیز موجب نگرانی زرتشت شده‌اند و او از هوم زرین نابودی آنها را

می‌طلبد:

«ای هوم زرین!

به ستیزه با زن روسپی جادوی هوس‌انگیز که [گناهکاران] را پناه دهد، ... که پیکر اشون را نابود کند،

زیناوند شو!» (اوستا، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

راز اسارت خواهران همراه در داستان ضحاک و هفت‌خوان اسفندیار

در شاهنامه از حضور زنان تا زمان پیروزی ضحاک بر جمشید اثری نیست. نخستین زنان حماسه ملی

ایران شهرناز و ارنواز دختران جمشیدند که طبق رو ساخت داستان به اسارت ضحاک در می‌آیند و سپس

فریدون آزادشان می‌کند. در اوستا اژی‌دهاک، دو زن به نام سنگهوک و ارنوک دارد که فریدون آنها را برانزنده

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۴۹

نگاهداری و شایسته‌افزایش دودمان دانسته و آرزوی ربودن آن‌ها را دارد. در رام‌بشت در فقرة ۲۴ و ۲۵ فریدون می‌گوید: «ای اندروای زبردست! مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر اژی‌دهاک...سه پوزه سه کله شش چشم، آن دارنده هزار گونه چالاک، آن دیو بسیار زورمند دروج، آن دروند آسیب‌رسان جهان، آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباہ کردن جهان اشه به پتیارگی، در جهان استومند بیافرید پیروز شوم و هر دو همسرش را، سنکھوک و ارنوک را - که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته‌افزایش دودمانند - از وی بریایم. اندروای زبردست این کامیابی را بدو ارزانی داشت و فریدون کامروا شد» (اوستا، ۱۳۸۵: ۴۵۱). نشانه‌ای از انتساب این دو زن به جمشید در این جا دیده نمی‌شود.

با این‌که در شاهنامه در نگاه اول حضور این دو زن در عرصه‌های روانی به روشنی حضور فرنگیس، فرانک، رودابه و سیندخت نیست، ولی در ژرف‌ساخت وجود آنان نشانه‌هایی از پیوند عمیق آن‌ها با شخصیت روانی دیده می‌شود.

در شاهنامه پس از غلبه ضحاک بر جمشید آمده:

دو پاکیزه از خانه جمشید	برون آوریدند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو دختر بدند	سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز	دگر پاک دامن به نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان	بران اژدهافش سپردندشان
پیروردشان از ره جادویی	بیاموختشان کژی و بد خوبی
ندانست جز کژی آموختن	جز از کشتن وغارت وسوختن

(۱، ۵۱)

چنان‌که در ابیات فوق دیده می‌شود این زنان که به پاکدامنی، پاکیزگی و پوشیده رویی ستوده بودند، با ظهور جنبه‌های منفی آنیمای خود و تحت‌تأثیر آموزگاری و خودآگاهی ضحاک و به بهانه بیم هلاک، کژی و بد خوبی می‌آموزند. وجود واژه‌هایی چون «پیروردشان»، «بیاموختشان» و «کژی آموختن» قابل تأمل بوده و نشان‌دهنده نقش انسان و آموختن در پرورش و همچنین نقش مؤثر آموزگار است که خود نشان‌دهنده تأثیر متقابل فرد و اجتماع است.

زیباترین نشانه‌ای که در شاهنامه دلیل رابطه این دو زن با خرد و خودآگاهی است، شستن سر یعنی جایگاه خرد و معرفت و روان، پس از آزادی است. فریدون پس از پیروزی دستور می‌دهد نخست سر بانوان را با آب بشویند. همان‌طور که در ابیات زیر به صراحت آمده، شستن سر نشانه و نماد پالایش روان از آلودگی‌ها و بازگشت به راه داور پاک است. آب نیز که لازمه شستن است در اسطوره، مقدس بوده و نشانه پاک‌ی و بی‌گناهی و در حقیقت خودآگاهی است.

سر و تن آنان شسته می‌شود و با شستن سر و تن در حقیقت تیرگی و پلیدی روان آن‌ها از بین می‌رود و آن‌ها دوباره به خویشتن خویش یعنی آگاهی و خرد انسانی باز می‌گردند:

برون آورید از شبستان اوی	بتان سیه موی و خورشیدروی
بفرمودشستن سرانشان نخست	روانشان از آن تیرگی‌ها بشست
ره داور پاک بنمودششان	ز آلودگی پس پالودششان
که پرورده بت پرستان بدند	سراسیمه بر سان مستان بدند
پس آن دختران جهاندارجم	به نرگس گل سرخ را داده نم
گشادند بر آفریدون سخن	که نوباش تا هست گیتی کهن

(۱، ۶۹)

در این ابیات به صراحت به شستن تیرگی‌های روان آنها نیز اشاره شده است: «روانشان از آن تیرگی‌ها بشست». این آب، آب پاک‌ی و توبه است. آبی مقدس است که در یک آیین اسطوره‌ای تیرگی‌های درون را می‌شوید (ر.ک، کزازی، ۱۳۷۹: ۳۱۳).

آیین اسطوره‌ای سر و تن شستن که در هفت‌خوان پهلوانان نیز دیده می‌شود، از دیدگاه روان‌کاوی نشانه آگاه شدن، دانا شدن و دور شدن از نادانی‌ها و کنترل سایه به وسیله خود آگاه است.

آزادی نیز در این داستان همین مفهوم را دارد و به معنی آزاد شدن از نادانی‌ها و نیروهای منفی درونی

و روانی است.

در شاهنامه این زنان آئیمای وجود جمشیدند که بر اثر بی‌خردی، از او دور شده و به اسارت ضحاک (سمبل پلیدی) در آمده‌اند یعنی آئیمای مثبت به آئیمای منفی تبدیل شده‌است. ذهن منطقی جمشید از تشخیص کنش‌های پنهان درونی عاجز می‌شود و این عناصر مادینه را که در واقع خرد راهنما و نیروی یاریگر

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۵۱

ذهن وی محسوب می‌شدند از خود دور کرده و به اسارت می‌سپارد و در واقع تبدیل به پلیدی می‌کند. فریدون شه‌ریار خردمند و خودآگاه آنان را پس از گذشتن از آب، آزاد می‌کند و باز می‌گرداند. در واقع آنیما به شکل مثبت و پیراسته شده به فریدون می‌پیوندد و آزادی زنان نشانه پیروزی قهرمان در نبرد است. از دیدگاه یونگ «رهانیدن عنصر مادینه به مثابه ترکیب درونی روان است و تمامی کارهای واقعاً خلاق به آن نیاز دارند» (یونگ، انسان و سمبول‌هایش، ۱۳۷۷: ۱۸۷). فریدون هم برای در بند کشاندن ضحاک که می‌تواند کار خلاق او محسوب شود ابتدا زنان اسیر را آزاد می‌کند، یعنی روان خود را کشف کرده و به خودآگاهی می‌رسد و پس از آن ضحاک را به بند می‌کشد.

آنان خرد دور شده و مه‌جور جمشیدند که به فریدون باز می‌گردند. عمر طولانی به آن‌ها فرصت می‌دهد تا دوران هزار ساله ضحاک را تجربه کنند و پس از آن به همسری فریدون درآیند، در حالی که هنوز زاینده و جوانند. سلم و تور و ایرج را برای نقش‌ورزی‌های جدید می‌زاینند. این زمان طولانی نیز که یادگار زمان اسطوره‌ای است می‌تواند نتیجه و نشانه تداوم الگوهای کهن در ناخودآگاه مشترک انسان‌ها باشد.

این رویداد با همین ترکیب و با داشتن همین معنا در دوران پادشاهی گشتاسپ با اسارت دو دختر او، همای و به‌آفرید، به‌دست ارجاسپ توراتی تکرار می‌شوند. در این داستان نیز زنان اسیر شده، دو خواهرند که بی‌خردی گشتاسپ -در حالت بی‌تأثیری کتایون- آنان را به اسارت در آورده و اسفندیار قهرمان رویین‌تن اسطوره پس از گذشتن از هفت‌خوان، از جمله گذشتن از آب در خوان هفتم (مانند فریدون)، آنان را آزاد می‌کند. در اوستا به دختران گشتاسپ با نام «همای» و «واریدکنا» در گوش‌یشت(درواسپ یشت) اشاره شده است. کی گشتاسپ پس از نیایش و پیشکش در کرانه آب دایتیا چنین می‌گوید: «ای دروآسپ! ای نیک! ای تواناترین!... مرا این کامیابی ارزانی‌دار که «تثریاونت» دژ دین را بر اندازم، که «سپینج اوروشک»ی دیو پرست را براندازم، که دیگر باره «همای» و «واریدکنا» را از سرزمین خیون‌ها به خانمان بازگردانم» (اوستا، ۱۳۸۵: ۳۵۱).

شواهد فوق نشان می‌دهد خواهران توأمان و اسارت آن‌ها در فرهنگ کهن و در ناخودآگاه جمعی ایرانیان، سابقه‌ای دیرین دارد. همراه بودن دو خواهر در این دو داستان نماد دو جنبه خودآگاه و ناخودآگاه هم‌زاد و همراه روان انسان است که کل شخصیت روانی او را تشکیل می‌دهد و یا نماد دو بُعد جسم و روح انسان است که پس از شکست به اسارت بیگانه در آمده است. این دو هم‌زاد با این که جدا و مستقل‌اند، قابل تفکیک و تجزیه نیستند (مانند جنبه‌های روان).

«توامان» در روان‌شناسی یونگ در اسطوره قهرمان نیز دیده می‌شود. اسطوره قهرمان یکی از رایج‌ترین اسطوره‌هاست که شرح مشکلات یک قهرمان در دوره‌های مختلف برای کشف خویشتن و رسیدن به خودآگاهی است. از دیدگاه یونگ اسطوره قهرمان دارای چهار دوره متمایز است که عبارتند از: دوره حیل‌گر، دوره سگ تازی یا خرگوش، دوره شاخ قرمز و دوره دوقلوها یا توامان (ر.ک. امینی، ۱۳۸۱: ۵۷).

دوره اول مربوط به ابتدایی‌ترین مرحله است، در دوره دوم انسان متمدن تر شده و تنش‌های غربزی و کودکانه او اصلاح می‌شود؛ در سومین مرحله اغلب قهرمان بر غول‌ها غلبه می‌کند و از آزمون‌هایی مانند جنگ و سواری بیرون آمده، به دنیای انسان‌ها دست می‌یابد. خطرها از این پس از خود انسان سرچشمه می‌گیرند. آخرین و مهم‌ترین مرحله دوقلوها هستند. «در پاره‌ای داستان‌های مربوط به دوقلوها این دو شخصیت تا آنجا تحول پیدا کرده‌اند که یکی نمایانگر درونگرایی است که نیروی اصلی به توان اندیشه وابسته است و دیگری نمایانگر برونگرایی یعنی مرد عمل و کارهای بزرگ برای زمانی دراز» (یونگ، انسان و سمبول‌هایش، ۱۳۷۷: ۱۶۸).

می‌توان دو خواهر اسیر شده در داستان ضحاک و گشتاسپ را که هر دو در آخرین مراحل نبرد آزاد می‌شوند، شکلی از حضور قهرمان (فریدون و اسفندیار) در دوره دوقلوها دانست یعنی دوره‌ای که قهرمان باید دو جنبه انسانی وجود خود را آزاد کند. فریدون و اسفندیار قهرمانان این مرحله‌اند که توفیق یافته‌اند توامان اسیر درون خود را رهایی بخشند و خودآگاه خود را بر جنبه‌های مختلف روان پیروزی بخشند.

نتیجه‌گیری

بررسی نمونه‌های ذکر شده نشان می‌دهد شاهنامه فردوسی با این که یک اثر حماسی، ملی و قومی است و از جنبه‌های گوناگون اجتماعی قابل کاوش و تحلیل است، به جهت اینکه ناخودآگاه جمعی در آفرینش آن نقش مهمی دارد، جنبه‌های روانی و نکات درونی بسیار دقیق و مهمی را در خود جای داده که در نگاه اول از دیده پنهان می‌مانند. این نکته‌ها و دقایق گرچه از داستانی استخراج می‌شوند که متعلق به یک فرد به عنوان شهریار، پهلوان، شاهزاده و یا یک زن در نقش مادر، خواهر، همسر و نظایر آن است، با توجه به این نکته که این شخصیت‌ها نماد و نمونه محسوب می‌شوند، در وجود افراد بیشماری مصداق دارند و می‌توانند در حوزه کهن‌الگوها که فراگیر، همگانی و همیشگی‌اند؛ تحلیل شوند. در ناخودآگاه روان انسان آنیما بر اساس یک واقعیت بیرونی شکل گرفته و جنبه‌ای دوگانه دارد. این عنصر که در بیرون می‌تواند عملکردی نیک یا بد داشته

آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه ۱۵۳

باشد، در ناخودآگاه فردی و جمعی نیز همین وضعیت را دارد. این عنصر روانی گاهی منشأ سازندگی روان انسان و رساندن او به کمال و گاه منشأ تخریب روان و بازداشتن وی از رسیدن به کمال و آگاهی می‌شود و با توجه به اینکه گسستن از آن ممکن نیست، درک جنبه‌های مختلف آن، همچنین تلاش برای کسب شناخت و تقویت خودآگاهی جهت کنترل جوانب منفی و نیرومند کردن جوانب مثبت آن، امری ضروری و برای رسیدن به کمال الزامی است.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۰) سرو سایه‌فکن، تهران: انتشارات انجمن خوشنویسان ایران، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۷۴) زندگی و مرگ پهلوانان، تهران: نشر آثار، چاپ ششم.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۸۲) زیر آسمانه‌های نور، تهران: نشر افکار، چاپ اول.
- امینی، محمود (۱۳۸۱) تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون بر اساس نظریه یونگ، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره هفدهم، شماره دوم، بهار (ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی).
- اوستا (۱۳۸۵) گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، تهران: نشر مروارید، چاپ دهم.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۴) جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: انتشارات فکر روز، چاپ دوم.
- جوانشیر، ف.م (۱۳۸۰) حماسه داد، تهران: نشر جامی، چاپ اول.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۰) حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، تهران: انتشارات آگاه، چاپ اول.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹) شاهنامه، متن انتقادی از روی چاپ مسکو (چهار مجلد)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ پنجم.
- فرنغ دادگی، بندهش (۱۳۸۰) گزارش بهار، م، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- کوازی، میر جلال‌الدین (۱۳۷۹) نامه باستان، جلد اول، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- کیا، خجسته (۱۳۷۱) سخنان سزاوار زنان در شاهنامه پهلوانی، تهران: انتشارات فاخته، چاپ اول.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۵) سوگ سیاوش، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ ششم.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷) انسان و سمبول‌هایش، ترجمه: محمود سلطانیه، تهران: نشر جامی، چاپ اول.
- _____ (۱۳۷۷) تحلیل رؤیا، ترجمه: رضایی، ر.؛ تهران: نشر افکار، چاپ اول.